



ایران در آستانه
انتخابات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شورای اجتماعی کشور

جستارهایی در
ایران در آستانه انتخابات

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

آبان ۱۳۹۴

جستارهایی در

ایران در آستانه انتخابات

به سفارش شورای اجتماعی کشور

رصد فرهنگ و اجتماع - ۳

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

آبان ماه ۱۳۹۴

جستارهایی در ایران در آستانه انتخابات / [تهیه و گردآوری] پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات،
رصد فرهنگ و اجتماع؛ [برای] شورای اجتماعی کشور. - تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات،
۱۳۹۴.

۳۶۶ ص.؛ جدول، نمودار. - (رصد فرهنگ و اجتماع؛ ۳)

موضوع: ۱. ایران. مجلس شورای اسلامی - انتخابات - مقاله‌ها و خطابه‌ها ۲. ایران. مجلس شورای
اسلامی - انتخابات - جنبه‌های جامعه‌شناختی ۳. انتخابات - ایران
شناسه افزوده: الف. ایران. وزارت کشور. معاونت اجتماعی. شورای اجتماعی کشور ب. فروست

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ج. ۵ الف / ۱۷۱۶ DSR

رده بندی دیویی: ۰۸۴۴/۹۵۵

جستارهایی در ایران در آستانه انتخابات

شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

نوبت چاپ: آبان ۱۳۹۴

فهرست مطالب

مقدمه / سیدمرتضی میرباقری _____ ۷

■ ■ ■ انتخابات و ملاحظات اجتماعی فرهنگی

- ۱۱ _____ پیچیدگی جامعه و کنش جمعی مردم در ایران / محمد آقاسی
- ۲۱ _____ نگاهی به رابطه روحانیت و مجلس، از مشروطه تا امروز؛ استغنائی سازمان روحانیت از مجلس / حسن اجرایی
- ۳۳ _____ انتخابات پارلمانی، هویت جمعی و امر سیاسی / ریحانه اصلان زاده
- ۴۱ _____ سازمان‌های رفاهی، کنترل سیاسی، شهروندی / رضا امیدی
- ۴۷ _____ تأملی بر مشارکت طبقه متوسط در انتخابات پیش‌رو / یاسر باقری
- ۵۷ _____ پیامدهای نگاه اصلی به جای نگاه آلی به انتخابات در ایران / محمدرضا جوادی یگانه
- ۷۱ _____ اقوام و انتخابات / ابراهیم حاجیانی
- ۸۳ _____ بررسی هویت مورد نظر گفتمان جمهوری اسلامی ایران در قبال زنان / سید محمدمهدی خوبی
- ۹۷ _____ وندالیسم انتخاباتی؛ تخریب اموال عمومی یا تخریب افکار عمومی؟ / محمدمهدی رحمتی
- ۱۰۳ _____ اقتصاد انتخابات مجلس / علی سرزعی
- ۱۱۱ _____ لنینی شدن فرایند / علیرضا شجاعی زند
- ۱۲۳ _____ امتناع وعده‌های انتخاباتی در سطح ملی / عباس عبدی
- ۱۳۱ _____ مجلس شورای اسلامی و سرمایه اجتماعی / غلامرضا غفاری
- ۱۴۱ _____ تحلیل پیامدهای اجتماعی و فرهنگی انتخابات؛ از منظر منازعات کلامی / محمد جواد غلامرضا کاشی
- ۱۵۱ _____ الزامات مجلس دهم برای بقا و ارتقای ایران / محمد فاضلی
- ۱۶۳ _____ گذار به مردم‌سالاری مستقیم / ناصر فکوهی
- ۱۷۱ _____ دروغ‌گویی در انتخابات؛ اشکال، سطوح، و پیامدها / حسن محدثی گیلوایی
- ۱۹۵ _____ احزاب شه‌ساخته دوره پهلوی و انتخابات / رضا مختاری اصفهانی
- ۲۰۳ _____ انتخابات فرصتی برای انشقاق یا ائتلاف / احمد میدری
- ۲۱۵ _____ ملاحظات درباره انتخابات در ایران / جواد میری
- ۲۲۳ _____ انتخابات و فرهنگ شهرت؛ مشاهیر ورزشی و هنری (سلبریتی‌ها) و انتخابات در ایران / راضیه یاسینی

■ ■ ■ انتخابات و مطالبات

- ۲۳۹ _____ انتخابات و مطالبات زنان / شیرین احمدنیا
- ۲۴۹ _____ انتخابات و مطالبات رأی اولی‌ها / سمیه توحیدلو
- ۲۶۳ _____ انتخابات، آموزش عمومی و مسئله آب / جبار رحمانی

- ۲۷۳ _____ مطالبات در حوزه گاز طبیعی و آینده ایران / مجید عباسی
- ۲۸۱ _____ انتخابات و اقلیت‌های مغفول: صدا و ژئوپلیتیک قومی-دینی / مهرداد عربستانی
- ۲۹۳ _____ رصد اقتصاد هنر ایران در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی / محمدرضا مریدی

■ ■ ■ انتخابات و رسانه‌ها

- ۳۰۱ _____ رویکرد شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای به انتخابات ایران / عبدالله بیچرانلو
- ۳۰۹ _____ استفاده از ظرفیت پیام‌رسان‌های موبایلی در انتخابات / شادی ضابط
- ۳۱۹ _____ آن‌لاین بدون ایمیل / محمد معماریان
- ۳۳۱ _____ الگوی تبلیغات رسمی انتخابات در ایران با تأکید بر صداوسیما / نوح منوری
- ۳۳۹ _____ ناآرامی در نهاد ناپایدار شبکه همراه / فرشاد مهدی‌پور
- ۳۴۷ _____ رفتار انتخاباتی با نگاهی به مصرف رسانه‌ای / عباس نعمتی
- ۳۵۷ _____ اهمیت ویدئوهای منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی مجازی در آستانه انتخابات مجلس دهم / حسین یزدان‌شناس

■■■ نینى شدن فرایند

علی رضا شجاعی زند

عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

تحلیل‌های از یک موقعیت و شرایط می‌تواند متعدد باشد و در عین حال درست، زیرا آنها تابع مدخل و مبنایی هستند که برای آن انتخاب شده‌اند. تعدّد تحلیل ممکن است به جز ابعاد مختلف پدیده‌های اجتماعی، از منظر و زاویه‌ای نشأت گیرد که هریک از تحلیلگران، آن را برگزیده و از آنجا به ارساد آن پرداخته است. پس، نباید تعدّد را فی‌نفسه مخل و موجب آشفتگی دانش دانست، اگر مبنا و مدخل آن به‌روشنی توضیح داده شود و تا به آخر نیز بدان پایبند بماند.

یکی از مبنایی و مداخلی که در تحلیل شرایط اجتماعی ایران در برهه‌های مختلف و بررسی روند و سمت و سوی تغییرات آن به کار گرفته شده و کارآمدی و توان نسبی خود را نشان داده، «عرفی شدن» است. به جز ظرفیت و توان عمومی آن در تحلیل جوامع معاصر و وضع و حال انسان جدید، برای تأمل در واکنش‌های دین و دینداران به زمانه و زمینه مدرن نیز مناسب است

و قابلیت مصرف دارد. از همین رو، آن را به عنوان مبنا و مدخل بررسی شرایط ایران در موقعیت کنونی برگزیده‌ایم.

در توضیح مبانی نظری خود، قبل از طرح هرگونه مدعایی، لازم است به بیان سه مقدمه بپردازیم: نخست، درباره پیش‌فرض‌های عرفی‌شدن و آخرین روایت‌های عرضه‌شده از آن و سپس درباره نگاه غربی‌ها به ایران و تغییرات پدیدآمده در آن.

۱. عرفی‌شدن یا عرفی‌سازی^۱

درباره عرفی‌شدن از گذشته این پرسش وجود داشته که آیا یک «پروسه» است یا «پروژه»؟ امعان نظر به این مسئله ما را با دو چهره متفاوت از این مقوله آشنا می‌سازد: «عرفی‌شدن» (Secularization) و «عرفی‌سازی» (Secularizing) که هرکدام مدعیان و کارگزاران خاص خود را داشته و دارند. به علاوه، این پدیده از آوان شناخته‌شدن، توجه دو جریان «علمی» و «ایدئولوژیک» را به خود جلب کرده است و همین دو جریان هستند که به نوعی در پشت سر این دو جنبه، یعنی پروسه عرفی‌شدن و پروژه عرفی‌سازی نشسته‌اند. با این وصف، تفکیک و جداسازی این دو جریان تعقیب‌کننده و آن دو مفهوم متمایز همواره دشوار بوده است، زیرا غالباً به هم آویخته و درهم‌تنیده ظاهر شده‌اند.

کلاسیک‌ها و جریانات نظری تمایل داشته و دارند که عرفی‌شدن را پروسه و یک فرایند خودبه‌خودی و در حال عمل معرفی کنند، چون موضوعیت و شرایط بهتری برای بررسی و تأملات علمی پیدا می‌کند. جریانات ایدئولوژیک اما بی‌آنکه با پروسه خواندن آن مخالفتی داشته باشند، هیچگاه منتظر به تحقق‌رسیدن خودبه‌خودی آن پروسه نمانده و همواره آن را به مثابه یک پروژه دیده و دنبال کرده‌اند. شاید بشود این را به حساب تعجیل و اشتیاق شدیدشان به وقوع هرچه سریع‌تر آن فرایند گذارد؛ در عین حال، نباید اثر بی‌اطمینانی از خود نظریه و تردید در پیش‌بینی‌های آن را از نظر دور داشت.

پروسه دانستن و پروژه‌ای عمل کردن جریان اخیر ظاهراً ناصحیح به نظر می‌رسد و غیر قابل جمع، درحالی‌که هیچ تنافری با هم نداشته و در عمل هم یکدیگر را معاضدت کرده‌اند، زیرا اطلاق پروسه و دست‌وپا کردن پشتوانه‌های علمی و نظری، چنان حتمیتی بدان می‌بخشد که هرگونه مقاومت در برابر عرفی‌شدن را از پیش بی‌اثر و منتفی می‌سازد و نظریات را در راستای اهداف

راهبردی و ایدئولوژیک آن قرار می‌دهد. از همین رو است که گفته شده نظریات عرفی‌شدن در خدمت اهداف ایدئولوژیک جریان مذکور قرار داشته و به مثابه یک پروژه عمل کرده است.^۲ شارژهای ایدئولوژیک جریان عرفی‌گرا نیز در همان حال به تحقق هرچه سریع‌تر پیش‌بینی‌های تئوریک کمک می‌کرده است. پس، ما در حالی با دو پدیده و یا دو جنبه از یک پدیده مواجه‌ایم که استعداد شگرفی در تبدیل‌شدن به هم و تکمیل‌کردن یکدیگر دارند. این مقدمه در واکاوی پیش‌فرض و مسلمات عرفی‌شدن از آن رو ارائه شد تا بتوان بر اساس آن تصویری به‌روزتر از احتمالات عرفی‌شدن ایران و عوامل آن در این برهه ارائه داد.

۲. از پیش‌بینی تا پیش‌بردن

کامل‌شدن این تصویر به مقدمهٔ دومی دربارهٔ تحولات و تجدیدنظریه‌هایی نیاز دارد که اختصاصاً در ساحت نظری این موضوع رخ داده است. جریان علمی بر مبنای تلقی پروسه‌ای از این پدیده، نخست دست به پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ آینده دین و دینداری در کشورهای غربی زد و سپس با رویکردی تحویلی^۳ و اعتمادبه‌نفسی فزاینده، آن را سرنوشت دیر یا زود جوامع تابع در دیگر اقصای عالم دانست. نظریه‌پردازان در آغاز به محو حتمی دین (Disappearance) نظر دادند و سپس به فروگاهی (Declining) و حاشیه‌روی آن و در نهایت به طرح ادعای متواضعانه‌تری درباره بروز برخی تغییرات (Transformation) در دین و دینداری بسنده کردند. در ادامهٔ همین عقب‌نشینی‌ها و اصلاح و تعدیل نظریات و در آخرین روایت به این نتیجه رسیدند که تلقی گذشته از عرفی‌شدن به مثابهٔ پروسه و آن هم در یک فرایند خطی محتوم، اساساً خطا بوده است و ناشی از تعمیم نابجای یک تجربه تاریخی خاص به تمامی ادیان و جوامع.^۴ به علاوه، اذعان یافته‌اند که تأکید بر ماهیت فرایندی این پدیده نباید باعث شود که نقش و اثر جریان‌ات عرفی‌ساز و رویکردهای عرفی‌گرا در تقویت و تسریع این فرایند نادیده گرفته شود و از چارچوب بحث‌های تبیینی بیرون بماند؛ خصوصاً که اذعان‌یافتن به یک فرایند، آن را از وضع طبیعی خود خارج می‌سازد و اراده‌هایی را له و علیه آن شکل می‌دهد و وارد ماجرا می‌سازد. با این تعدیل و اذعان‌ها در ساحت نظر و سوءاستفاده‌هایی که در عمل از نظریات عرفی‌شدن شده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مناسب‌ترین

جایگاه برای بررسی و تعقیب عینی و انضمامی این پدیده، همان حوزه‌های «راهبردی» است که پیش از این اشاره شد و تمرکز بر برنامه و پروژه‌هایی که در جوامع هدف نظیر ایران دنبال می‌شود.

کشیده‌شدن بحث به حوزه‌های راهبردی این مزیت را دارد که اولاً از سطح انتزاع آن به میزان زیادی می‌کاهد؛ دوم اینکه محققان را به سراغ واقعیت‌های انضمامی و موقعیت‌های خاص‌تر می‌برد؛ سوم، از اصرار بر تعمیم و تحمیل الگوهای پیش از این آماده و عمومیت‌بخشی به نتایج حاصل از آنها دست برمی‌دارد و امتناعی هم از عیان‌شدن جهت‌گیری‌ها و اهداف خویش ندارد. به همین رو است که در مطالعه و تعقیب این پدیده در ادوار اخیر، بیش از تبادل و تضارب آرا، با رویارویی‌های ایدئولوژیک و عملی مواجه‌ایم؛ صحنه‌ای که نظریه‌پردازان را نیز وادار کرده تا نقش استراتژین را بر عهده بگیرند و عرصه را به میدان عرضه و تقابل پروژه‌ها بدل سازند. رورتی را در اولویت دموکراسی بر فلسفه (۱۳۸۵) و هابرماس را در جامعه پست‌سکولار (۲۰۰۸) می‌توان مصادیق بارزی از همین تغییر مشی قلمداد کرد.

۳. پدیده یا مسئله ایران

ایران پس از انقلاب به چند دلیل برای علوم انسانی حکم یک «پدیده» را داشته است. این را هم از حجم ادبیات تولیدشده درباره آن می‌توان فهمید و هم از تجدیدنظرهای مهمی که در برخی از نظریات تبیینی و پیش‌بینی‌های آینده پدید آورده است.^۵ اینها به جز انگیزه و داعیه‌های بلندپروازانه آن برای معکوس کردن این نسبت است و نشستن در مقام ناقد و نظرکردن در وضع و حال علوم انسانی غربی به مثابه یک موضوع.

نخستین جلوه از ماهیت پدیده‌ای ایران را باید در خود «انقلاب» سال ۵۷ جست؛ آنگاه که بی‌هیچ پیش‌درآمد و پیش‌آگهی به وقوع پیوست و به سرانجام رسید؛ جلوه دوم، «ایدئولوژی دینی» آن حرکت بود که در اوساط انقلابی آن دوران چندان جدی گرفته نمی‌شد یا تا بدین حد از آن انتظار نمی‌رفت؛ سوم، برآمدن «حکومتی دینی» بود از پی آن، در شرایطی که هیچ نظیری تا پیش از آن نداشت و هیچ‌یک از دو قطب آن روزگار نیز بدان خوش‌آمد نمی‌گفت؛ جلوه چهارم پدیده محسوب‌شدن ایران، همراهی «رهبری دینی» نهضت و نظام برآمده از آن بود با رویکردهای عقلی و نواندیشانه در عرصه‌های مختلف

سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و سرانجام، تثبیت و تداوم «نظام دینی» بوده است تا به امروز، با وجود تمام بی‌تجربگی و نقصان و ناهمراهی و تهدید و مقابله‌هایی که با آن شده است و می‌شود.

یکی از راه‌های دستیابی به درکی از وضع و موقعیت کنونی ایران، نظرکردن به تصاویری است که در ذهن تحلیلگران و استراتژیست‌های غربی از ایران وجود دارد. فحوای فشرده این تصاویر را می‌توان در دو تعبیری به دست آورد که بسیار از ایشان شنیده و دیده شده است: «پدیده ایران» که بیشتر در گذشته مطرح بود و «مسئله ایران» که کاربردی امروزی‌تر دارد.

ایران که در آغاز و در اغلب تعابیر یک «پدیده» بود، اکنون به یک «مسئله» تبدیل شده است. این از یکسو ناشی از تداوم و تثبیت آن است و دامن‌کشیدن تأثیراتش به فراتر از مرزها و از سوی دیگر، به سبب دگردیسی و تحوّل است که در ساحات نظر و عمل ناظران غربی پدید آمده و آن دو را بیش از پیش به هم قرین و با هم عجین ساخته است.

ما در این مقاله نشان خواهیم داد که پایه‌پای تبدیل شدن ایران از پدیده به مسئله، عرفی شدن نیز از جایگاه نظریه‌پردازی و نظاره‌گری و انتظار برای امر محتوم، به ساحات راهبردی و مداخله‌گری انتقال یافته است. مقاله همچنین نشان خواهد داد که موقعیت‌های مساعد و هدف‌گذاری شده برای چنین مداخلاتی کجاست و چه عواملی در آنجا حضور دارند و عمل می‌کنند.

با مرور سریع پیش‌فرض‌ها و تحوّلات نظری عرفی شدن در قالب آن دو مقدمه و اشاراتی که به تغییر نگاه غربی‌ها به ایران شد، اکنون زمینه برای طرح نظریه «لنینی شدن فرایند» آماده شده است. از کنار هم نهادن مقدمات فوق این نتیجه حاصل می‌آید که با توجه به نقش و جایگاه دین در ایران، یکی از مناسب‌ترین مداخل بررسی و تحلیل موقعیت و شرایط کنونی ایران، عرفی شدن است. در ثانی بهتر است آن را ظلّ صبغۀ راهبردی و نه نظری آن دنبال کنیم. این دو منظور، به نظر ما، از طریق آنچه با عنوان لنینی شدن فرایند آورده ایم و در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت، بهتر تأمین می‌شود. نگاه به ایران از منظر آن می‌تواند به درک بهتر موقعیتی که در آن هستیم کمک نکند و ما را برای ورود هوشیارانه‌تر به برهه احتمالاً پرتنش ماه‌های پیش رو آماده سازد.

۴. لنینی شدن فرایند

با قدری تسامح شاید بتوان اختلاف میان دو نحله اصلی مارکسیسم، یعنی شاخه ارتدکس (سوسیال دموکراسی) و شاخه انقلابی (مارکسیسم لنینیسم) را دعوی بر سر پروسه یا پروژه‌ای دیدن تحولات اجتماعی و تاریخی دانست. در حالی کائوتسکی بنا بر اصول بنیادین مارکسیسم، یعنی دترمینیسم تاریخی، از انتظار برای فرارسیدن موعد طبیعی و پشت هم مراحل تاریخی دفاع می‌کرد که لنین بر آن بود می‌توان این تحولات اجتماعی را با مداخلات انقلابی سرعت بخشید و با جهش‌های بلند تاریخی به انجام رساند. لنین با آن روحیه انقلابی و تجارب به‌دست‌آمده از بیش از سه دهه مبارزات سیاسی خود در روسیه و خارج از آن نمی‌توانست در انتظار مهیاشدن زیربنای اقتصادی تحولات اجتماعی و تحقق پیش‌بینی‌های علمی مارکس بنشیند و لذا قرائت پروژه‌ای مارکسیسم را بر تلقی پروسه‌ای آن ترجیح داد و نظریه (Theory) را در عمل (Praxis) مضمحل ساخت.

لنینی شدن فرایند تعبیر و تشبیه ما از آخرین قرائت‌های عرفی شدن است که پس از ناامید شدن از تحقق پیش‌بینی‌ها و وقوع خودبه‌خودی فرایند، اکنون قالب یک پروژه راهبردی را یافته و با انواع مداخلات و برنامه‌ریزی‌های مختلف برای عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی همراه شده است و در جوامع هدف دنبال می‌شود. راهبرد مذکور به علاوه حاصل نضج و رواج این بصیرت در بین نظریه‌پردازان اجتماعی بوده که نمی‌توان وقوع تجربه غربی مسیحی را به همان صورت و عاقبت در برهه و بسترهای دینی - اجتماعی دیگر انتظار داشت. این تلقی بی‌آنکه عرفی شدن را منتفی بداند، معتقد است که وقوع آن در جوامع دیگر، نیازمند مداخله و زمینه‌سازی‌های جدی‌تری است؛ همان که مارکسیسم انقلابی از آن به از پیش پا برداشتن موانع حرکت تاریخ یاد کرده است. پس، عرفی شدن جوامع غیرغربی بر این اساس مستلزم شارژ و مداخله است و میزان و نحوه آن نیز تابع شرایط و وضع تاریخی آن جامعه است و همچنین آموزه و عملکرد دین رایج در آن سامان.

لنینی شدن فرایند معنای دومی هم دارد و آن مطرح شدن دوباره سؤال مورد علاقه لنین یعنی «چه باید کرد؟». اگر پرسش اصلی در گذشته از چیستی و چرایی و چگونگی وقوع عرفی شدن بود، اکنون با تحصیل کفایت نسبی در

مباحث نظری و افزایش مطالبات و دغدغه‌های راهبردی، توجهات به سوی پرسش‌هایی از نوع چه باید کرد معطوف شده است. گویا در برهه جدید، اصل مداخله‌گری از سوی عالمان اجتماعی هم پذیرفته شده و بحث و تردیدها عمدتاً در نحوه و میزان آن است. حتی اگر نشود این تغییر پرسش و تغییر مشی را تماماً به حساب نظریه‌پردازان اجتماعی گذارد، از برجستگی و محوریت‌یافتنش در ادبیات پدیدآمده پیرامون آن هم نمی‌توان درگذشت.

پروسه یا پروژه‌ای دیدن این پدیده برای جوامعی نظیر ما که دینی است و یک حکومت دینی پُرمدعا نیز در رأس آن بنشسته، علی‌السویه است؛ یعنی چندان تفاوتی ندارد، زیرا به‌جز تأثیرات جداگانه، موجب هم‌افزایی هستند و تأثیرات خود را دوچندان می‌سازند. از این رو، چندان غریب نیست که نظریات عرفی‌شدن در این جوامع، در عداد تحریضات ایدئولوژیک شمرده شوند، زیرا که صرف نظر از صحت و سقمشان، قادرند همان نقش ایجابی و سوق‌دهنده را برای آن ایفا کنند.

آنان برای اینکه بدانند چه باید بکنند و ما نیز برای اینکه بدانیم نقشه آنان چیست و در چه عرصه‌ها و بر روی چه کسانی متمرکز است، باید سراغ پاشنه آشیل‌های نظام دینی برویم. پاشنه آشیل‌های هر نظامی تابع آموزه‌ها و وضع تاریخی آن است و لذا نمی‌توان آن را به نحو عام و کلی مطرح کرد و در مصادیق و موقعیت‌های متفاوت به کار بُرد؛ پس لاجرم باید به یک تأمل عینی و مصداقی در امروز جمهوری اسلامی ایران پرداخت و از بیان کلیات، بیش از آنچه تاکنون گفته شد، پرهیز کرد.

«دینی» بودن حکومت و «جمهوری» بودن قالب آن، با همه انعطاف‌هایی که ممکن است در قبال هم به خرج داده باشند، چالش‌های مزمونی را پدید می‌آورد که نباید در تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی ایران نادیده گرفته شود. تعیین‌کنندگی این مسئله آنگاه افزون‌تر می‌شود که مسائل مربوط به التهابات فروپاشی و استقرار، جای خود را به مسائل یک نظام مستقر و تثبیت‌شده بدهند.

تثبیت‌شدگی در ساختار جمهوری، صفت نظام است و نیل بدان موجب می‌شود تا توجهات متولیان امور از صرف «بودن» به سوی «چگونه بودن» معطوف شود؛ مقوله‌ای که برای نظام‌های ایدئولوژیک و دینی مستقر از اهمیت

بسیار بالایی برخوردار است. دولت و کارگزارانِ دائم‌التغییر هم در چنین نظاماتی نوعاً با ایده‌ها و راهبردهایی درباره چگونگی‌بودن و به چه سمتی بردن جامعه بر سر کار می‌آیند. از همین جا احراز می‌شود که مهم‌ترین مسائل یک نظام دینی تثبیت‌شده با ساختار جمهوری نظیر ایران اولاً مسئله «توسعه» است و دوم مسئله «انتخابات». این دو البته برای کشورهای دیگر نیز کمابیش مطرح است، اما در مصادیقی نظیر ایران به دلیل ماهیت ایدئولوژیک نظام حاکم بر آن، از حساسیت به مراتب بیشتری برخوردار است، تا جایی که می‌توان از آن دو به عنوان پاشنه آشیل‌های این نظام یاد کرد، زیرا با ضرورت‌های وجودی آن در ارتباط است و در صورت هرگونه افول و کوتاهی می‌تواند آن را درگیر مسئله بقا و مشروعیت سازد.

این خصلت نظام‌های صراحتاً ایدئولوژیک است که خود را بیش از حد در معرض چنین مخاطراتی قرار می‌دهند. دلایل آن نیز اولاً در تعهدات سنگینی است که با نظر به آرمان‌های بلند خویش بر عهده می‌گیرند؛ دوم، ناشی از تنازعات حادی است که با رقبای فکری و مرامی و منفعتی خویش دارند و موجب افزایش حساسیت و مقابله‌جویی‌های داخلی و خارجی می‌شوند و سرانجام مربوط به انتظارات فراوانی است که نوعاً در مردم پدید می‌آورند. اثر این عوامل در نظام‌های ایدئولوژیک دارای ساختار جمهوری به مراتب افزون‌تر و پیچیده‌تر نیز می‌گردد، زیرا مجال بیشتری برای ابراز نارضایتی‌های مردم و بهره‌برداری‌های خارجی از آن فراهم می‌آورند. در واقع، آرمان‌خواهی یک نظام دینی حساسیت‌ها را نسبت به آن افزایش می‌دهد و ساختار جمهوری و برهه‌های انتخاباتی نیز بستر مساعدی برای مداخلات خارجی و تأثیرگذاری بر آن فراهم می‌آورد. این مداخله‌گری‌ها از یک سنخ و در یک سطح نیستند، بلکه از تأثیرگذاری بر الگوی توسعه آغاز می‌شوند و تا رخنه در صفوف کارگزاران منتخب و دامن‌زدن به انقلاب‌های رنگی به منظور فروپاشی نرم یا سخت نظام مستقر ادامه می‌یابند.

در شرایطی که نظریات و پیش‌بینی‌های فرایندی درباره عرفی‌شدن جای خود را به راهبردهای عملیاتی و مداخله‌گرانه سپرده و ایران نیز به جدی‌ترین مسئله و هدف قدرت‌های حاکم جهانی بدل شده است؛ در شرایطی که حتی جوامع بسته و حاکمیت‌های مطلقه نیز از تأثیر امواج جهانی مصون نمانده

و این امواج قادرند همه‌گونه تأثیرات کوتاه یا بلندمدت را بر افکار و گرایش و سلیقه انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان بگذارند و حتی در صورت نارضایتی از نتایج انتخابات، بازی را بر هم بزنند، نباید با قضیه انتخابات در جمهوری اسلامی سرسری برخورد کرد. باید توجه داشت که انتخابات در شرایط تثبیت، تنها روزن چیره‌شدن بر نظام جمهوری اسلامی ایران است و این هدف را به نحو توأمان از سه طریق دنبال می‌کنند:

۱. با سازوکار نفوذ و تأثیرگذاری بر الگو و هدف توسعه؛
 ۲. با سازوکار سلب اعتماد عمومی و تضعیف اعتبار انتخابات نزد مردم؛
 ۳. با سازوکار بالا بردن هیجانان سیاسی و دامن‌زدن به اعتراضات خیابانی.
- با اینکه جمهوری حکم‌ظرف را در نظام حکومتی ایران دارد و انتخابات هم عمدتاً در تعیین متصدیان امور تقنینی و اجرایی کشور مؤثر است، به سه دلیل اهمیتی به مراتب بیش از توسعه و هر موضوع دیگری در ایران پیدا کرده است:
۱. به دلیل ضعف و ناکارآمدی احتمالی کارگزاران منتخب که می‌تواند بر افزایش نارضایتی‌ها و روگردانی مردم از نظام منجر شود؛
 ۲. به دلیل نقش تعیین‌کننده‌ای که این مناصب در جهت‌گیری‌های توسعه‌ای نظام دارند؛

۳. و سرانجام به دلیل ناسازی و تقابلی که ممکن است جریان منتخب، با رهبری نظام از خود نشان دهد و به مقابل نشانی اسلامی و جمهوریت آن دامن بزند.

حال، اگر جمهوری تحت‌تأثیر فضا‌سازی‌های بیرونی، جای خود را به دموکراسی، آن هم با قرائت لیبرالی بدهد و از ظرف و قالب حکم‌رانی به مظلوف آن بدل شود، بدیهی است که خود به معارضی برای نظام دینی بدل خواهد شد. اینها دلایلی است که انتخابات را در ایران مهم و برجسته ساخته و همه توجهات را از داخل و خارج به سوی آن جلب کرده است، زیرا هم ماندن و هم چگونه ماندن نظام به‌شدت بدان وابسته شده است. در عین حال، باید توجه داشت که صیانت از اصل نظام و دینی‌ماندن آن به ادبار و امتناع از دموکراسی نیست، بلکه در ممانعت از قرائت‌های لیبرالی از آن است^۷ و همچنین ممانعت از رسوخ افکار و گرایش‌های لیبرالیستی در هدف‌گذاری و الگوسازی توسعه^۸. پس، مسئله اصلی ایران شامل جامعه و حکومت، «لیبرالیسم» است و همان

است که خود را در پدیدهٔ عرفی‌شدگی به هر دو معنای «پروسه» و «پروژه»، در «مسئله‌شدن ایران» و در مهم‌ترین مسائل ایران یعنی در «انتخابات» و «توسعه» متجلی و بازتولید می‌کند. لنینی‌شدن فرایند گوشزد می‌کند که به جز روندهای خودبه‌خودی، برنامه‌ریزی و تلاش‌هایی همه‌جانبه برای بازگرداندن ایران از مسیری که در پیش گرفته، وجود دارد و در این راه از همراهی جریان‌های داخلی نیز بی‌نصیب نیستند.

اگر مهم‌ترین راه نفوذ و تأثیرگذاری بر نظام دینی مستقر در ایران به دلیل ساختار جمهوری، «انتخابات» است و آن نیز این ظرفیت را دارد که هم از راه‌های میانبر نظیر تشدید اختلافات داخلی و انقلاب‌های رنگی و هم از طریق برنامه‌ریزی‌های بلندمدت تأثیرگذار بر الگوهای توسعه این هدف را تأمین کند، و اگر قابل‌ترین بسته‌ای که می‌تواند این پروژه را به لحاظ نظری و مرامی تغذیه نماید «لیبرالیسم» است در تمامی وجوه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، پس مناسب‌ترین نیروی کارگزاری برای آن کسانی‌اند که به هر معنا ذیل این گفتمان تعریف می‌شوند؛ اعم از روشنفکران و آکادمیسین‌ها و تکنوکرات‌ها و همچنین بدنهٔ اجتماعی تن‌آسا. این وضع هژمونیک لیبرالیسم در جهان است که توانسته بخشی از این جریان‌های تاریخی نابه‌هم‌سو را در ایران چنین به هم نزدیک سازد.

پی‌نوشت

۱. برای آشنایی بیشتر با این پدیده و ظرایف مفهومی و معرّف‌ها و سطوح آن ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۵۱-۷۰.
۲. برای اشاراتی در این باره، ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۵۹.
۳. برای تفصیل دربارهٔ رویکرد تحویلی غالب بر جامعه‌شناسی دین ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۸۷؛ شجاعی‌زند، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۳.
۴. ن. ک: برگر و دیگران، ۱۳۸۰.
۵. برای تفصیل در این باره ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۱.
۶. ما البته در جایی از ایدئولوژیک‌بودن ناگزیر تمام نظام‌های سیاسی موجود دفاع کرده‌ایم و تفاوت را عمدتاً در نوع و غلظت آنها دانسته‌ایم (ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۴، گفتار سوم). تأکید ما در اینجا که به متمایز‌شماری ایران از دیگر جوامع انجامیده، علاوه بر نوع ایدئولوژی، ناظر به سرزندگی و تعیین‌کنندگی آن است.

۷. برای تفصیل در این باره، ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۴ گفتار هفتم.

۸. برای تفصیل در این باره، ن. ک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۴ گفتار نهم.

منابع

- برگر، پیتر ال؛ و دیگران (۱۳۸۰). *افول سکولاریزم*، ترجمه افشار امیری، تهران: پنگان.
- رورتی، ریچارد (۱۳۸۵). *اولویت دموکراسی بر فلسفه*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۸۱). *عرفی‌شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۸۷). «گشایش‌های نظری در مطالعات جامعه‌شناختی دین»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۴۰: ۱-۲۶.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی دین*، ج ۱، تهران: نی.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۹۱). «ایران اسلامی بانی موضوع و انگاره جدید در جامعه‌شناسی و علوم انسانی»، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ۶، ش ۲: ۱۰۲-۱۱۹.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۹۴). *دین در زمانه وزمینۀ مدرن*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Habermas, Yurgen (2008). "Notes on Post-Secular Society", *New Perspectives Quarterly*, Vol. 25: 17-25.